شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال شانزدهم
۱۹ مهر ۱۴۰۳
۶ ربیع الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۳۰

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۳۵٪

۲۹° ↑۱۳° ↓

صبح ۱۴ | ظهر ۲۴ | عصر ۲۶ | شب ۲۰

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۱۸:۲۴
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۶:۲۷
- غروب آفتاب ۱۷:۰۲:۰۵
- اذان صبح فردا ۰۴:۱۱:۳۹
- اذان مغرب ۱۷:۲۰:۲۴
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۵:۳۵

شهید

حسین وظیفه دان



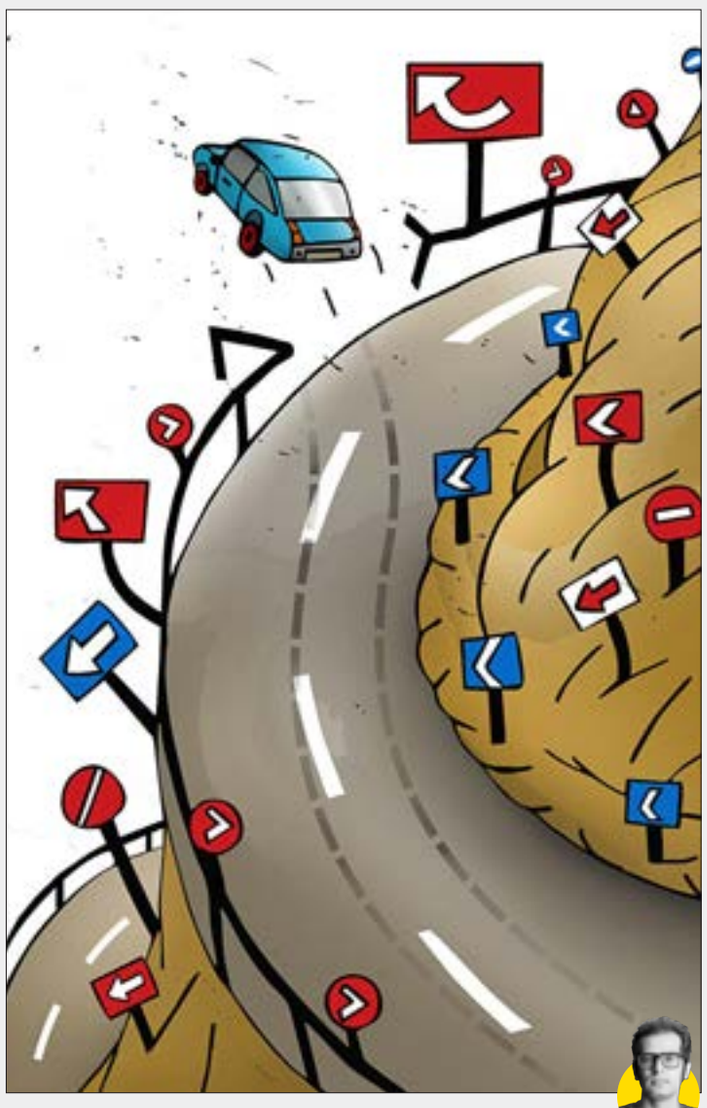
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۲۷

تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۳/۲۸

محل تولد: مشهد

محل شهادت: سومار

کارتون شهر



مجتبی ادیبی **بدون شرح...**

چکامه

مستی و هوشیاری و راهی و رهزنی ابری و آفتابی و تاریک روشنی
هرکس درون شعر تو جویای خویش و تو..... آیینه دار خاطر هر مرد و هر زنی
در پایتخت سلسلهٔ شب، که شهر ماست..... همواره روح را به سوی روز، روزنی
نشناخت کس تو را و شگفتا که قرن هاست حاضر میان انجمن و کوی و برزنی
این سان که در سرود تو خون و طراوت است صدبیشه ارغوانی و صدباغ، سوسنی
ای هرگز و همیشه و نزدیک و دیر و دور! در هرکجا و هیچ کجا، در چه مأمنی؟
در مسجدی و گوشهٔ میخانه ات پناه آلودهٔ شرابی و پاکیزه دامنی
هر مصرعت عصارهٔ اعصار و ای شگفت! کاینده را به آینگی صبح روشنی
نشگفت اگر که سلسلهٔ عاشقان دهر..... امروز خامُش اند و تو گرم سرودنی
آفاق از چراغ صدای تو روشن است خاموشی ات مبادکه فریاد میهنی!

۲۰ مهر روز بزرگداشت حافظ است، شعری که خواندید یکی از آثار شفیعی کدکنی است که در وصف لسان الغیب سروده است.

اول شخص

آیینه شدم برای صداها*

درباره محمدرضا شفیعی کدکنی با تخلص م. سرشک، شاعر و پژوهشگر مشهدی که امروز ۸۵ساله شد



آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

شاگرد اول جلسات سیوطی

پسرک هشت نه ساله ریزجثه خجالتی، وسط گروه گروه مسئله آموز راست قامت هجده، نوزده ساله، پا سست کرده بود از فشار روانی جمع. به خودش می پیچید و چشم هایش ترسیده بود. روز اول جلسات درس سیوطی بود. در خانواده کدکنی ها، چیزی تحت عنوان آموزش در دبستان معمول نبود. بچه ها از همان کودکی، شاگردان کوچک پدر و مادری بودندکه دل سوزانه الفبای خواندن و نوشتن را به آن ها می آموختند و گاه مثل آن روز، در مکاتب مختلفی شرکت می‌کردند. حالا محمدرضای کوچک که با آن سن و سال کم، گوی سبقت را از بزرگ سالان خود ربوده بود، درسش رسیده بود به جلسات سیوطی، اما قامت کوتاهش، او را به حاشیه کشانده بود. هنوز معلم به اتاق درس نیامده بود. شاگردها دوره اش کرده بودند. می خندیدند و خنده ها هر کدام ناخن کشیدن روی تخته سیاه دلش بود. او هیچ تفاوتی با دیگران نداشت. حتی حافظه جوان تری از آن ها داشت. فقط کم سن و سال بود. می‌گفتند محمدرضا را باید گذاشت روی تاقچه و تماشایش کرد. با این حال، خودش را جمع و جور کرد و همان جلسات اول، به هر زحمت جایش را در صف اول حلقه شاگردان بازکرد. نزدیک تر به پنجره و رخ به رخ به استاد. بعدتر هرچه جلسات به پیش می رفت، با حافظه بی رقیبش، همه را شگفت زده کرده بود. ابیات منظومه سبزواری را مثل قند حفظ می‌کرد و همان طلبه هایی که به استهزایش نشسته بودند، حالا انگشت به دهان، تماشایش می‌کردند از روی تاقچه کلاس. بعدتر، گاهی مسئله هایشان را از ادیب می پرسیدند و حواله شان می داد به محمدرضا. می‌گفت: «از آن بچه بپرسید.» همانی که مایه تمسخرشان بود و حالا باید دوزانو از محضرش مستفیض می شدند.

به‌گواه آیه های انعام

آن پسرک ریزجثه سال های طلبگی، حالا برای خودش مردی شده. مسیر زندگی اش از کدکن به مشهد افتاده. قبولی در دانشگاه مشهد او را مجاور امام رضا(ع) کرده و حالا تو مدرسه تدریس می‌کند. معلم قابلی است. ادبیات فارسی را مثل نقل و نبات درس می دهد و در دل مشتاق دانش آموزان حل می شود. روزهای پایانی سال است. اسفند همیشه به نفس های آخرکه می افتد، دلگیر و بی حوصله می شود. دانش آموزان توی کلاس مثل سبزه های تازه جوانه زده، یکی در میان حاضر شده اند. محمدرضا از کلاس درس به آفتاب بی حوصله وسط روز نگاه می‌کند و بی اختیار زیر لب شعری به زبانش می ریزد: آخرین روزهای اسفند است/ از سرِ شاخِ این برهنه چنار/ مرغکی با ترنمی بیدار/ می زند نغمه/ نیست معلومم/ آخرین شکوه از زمستان است/ یا نخستین ترانه های بهار... با شنیدن صدای زنگ، به دفتر مدرسه می رود. این آخرین جلسه از سالی بود که گذشت. مدیر مدرسه، یک دسته اسکناس صدتومانی می‌گذارد روی میز آقای شفیعی کنار استکان چایش. این اولین حقوق اوست. لبخند می زند. ادبیات را عاشقانه دوست دارد و حالا لقمه های نان و خرمایش را از پولی می خرد که دسترنج ساعت ها ایستادن و از شعرگفتن است. اسکناس را توی جیب کتش می‌گذارد و روانه می شود سمت خانه پدری. از راه نرسیده، صدای پچ پچه های ریز پدر و مادرش را می شنود. بیشتر به هق هق های مخفیانه مردی می ماندکه غرورش را در پستوی خانه پنهان کرده. صدا، صدای شکستن قلب پدر بود. نوروز پشت در است و مرد چیزی در چنته ندارد تا با آن، قلب نوه هایش را شادکند. آنچه می شنود، دلش را رقیق کرده. ناخودآگاه دست می برد توی جیبش. دسته اسکانس را بی‌کم و کاست می‌گذارد توی کفش های جفت‌کرده پدر و می رود. آن نوروز، تمامی نوه ها، یکی یک اسکانس ده تومانی عیدی گرفتند. حتی مادر. نوروزکه به سیزده رسید و مدرسه ها دوباره باز شد، بار دیگر محمدرضا بود و استکان چای خوشرنگ زنگ های مدرسه توی دفتر مدیر. این بار آقای مدیر با دسته ای اسکانس هزار تومانی به ملاقاتش آمده. دستخوش پیشرفت و رشد دانش آموزان است. حیرت و شعف آن لحظه را کسی جز محمدرضا مزه مزه نمی‌کند. بچگی هایش را خاطرش هست. پدرش لابه لای دروس اسلامی، حدیث می خواند. یک بار گفته بود خدا ۱۰ برابر عمل نیکوکاران به آن ها پاداش می دهد. پدر راست می‌گفت. آن چنان که سوره انعام را گواهی می‌گرفت.



عکس: آذرخش شفیعی کدکنی

فضیلتی شایسته احترام

محمدرضا شفیعی کدکنی را حالا دکتر خطاب می‌کنند. با عینک فریم مشکی مستطیلی، کاپشن بهاره ساده، موهای یکدست سفید و دست هایی که وقت حرف زدن مدام در هوا حرکت می‌کند. روزگارش به تهران افتاده. توی کلاس های تدریس دانشگاه، جای سوزن انداختن نیست. صندلی های کلاس، کفاف اشتیاق مریدانش را نمی دهد. دانشجوها، یکی یکی قبل از استاد به کلاس می آیند. روی زمین، سکو، چارچوب در و گاه چند صندلی بیرون از چارچوب در توی راهرو، همگی چشم انتظار آمدن او نشسته اند. غبار زمان، ابهت معلمی اش را دوچندان کرده. انگار از دل یک دیوان چند جلدی بیرون آمده. حرف زدنش شعر است. نگاه کردنش وزن دارد. شوخی هایش قافیه آمیز است و ردیف ردیف شکر از کلماتش می ریزد. او، تار و پود ادبیات معاصر است. وزنه سنگینی که قیمت ندارد. هم پیاله اخوان ثالث و ابتهاج و هم عصر با فروغ و سهراب و شهریار بوده. از هر دری سخن می‌گوید. از ادبیات که خون توی رگ های اوست. از نوشتن و سرودن و نقدکردن. پیش تر توی آثارش گفتنی ها را گفته. درس هایش راداده. حالا فقط به رسم ادب در پاسخ به اشتیاق بی پایان جوانان سر کلاس ها حاضر می شود. نهمین دهه زندگی را سپری می‌کند. حرف زدن دیگر برایش دشوار شده. خسته می شود. اما بیزار نیست. جسمش یاری نمی‌کند اما قلبش هنوز مثل همان سال هایی که در مدرسه معلمی می‌کرد، برای علم آموزان می تپد. بدیع الزمان فروزانفر چه زیبا نوشته بود زیر برگه پیشنهاد استخدام او برای دانشگاه تهران: «احترامی ست به فضیلت او». فضیلتی پربارکه در تاریخ ادبیات معاصر، آبروی ادب و شعر ایران زمین شد.

*مصرعی از استاد شفیعی کدکنی

نگاهی کوتاه به دو اثر محمدرضا شفیعی کدکنی

«موسیقی شعر»



آنچه درکتاب «موسیقی شعر» آمده، در واقع پایان نامه دوره کارشناسی شفیعی کدکنی است که پس از ویرایش و بازنویسی به چاپ رسیده است. اثری با مضمون وزن و قافیه و موسیقی شعرکه به بیان مفصل خصایص هر سرفصل و اصول آن می پردازد. در ادامه از پیوند میان شعر و موسیقی می‌گوید و در نهایت به نظریات بزرگان ادب در حوزه قافیه و بررسی اختلاف نظرها اشاره می‌کند.

زیبایی کلام



«صور خیال» به قلم استاد شفیعی کدکنی، از هر آن چیزی می‌گویدکه به زیباترکردن کلام منجر می شود. از استعاره و تشبیه و مجاز و کنایه و هر آرایه ادبی که به‌کلام شاعر قوت می بخشد و مضمون را به‌گونه ای خیال انگیز به جان مخاطب می نشاند. در این میان، پرداختن به نظریات پژوهشگران، سیر نوآوری ها در زمینه آرایه پردازی و شرح اشعار شاعران بزرگ فارسی به انتقال بهتر مفاهیم کمک شایانی کرده است.

روایت

آموزش برای از ما بهتران!



سیدمحسن موسوی‌زاده
روزنامه نگار

«با وجود تعلق داشتن به یک خانواده فقیر توانست درس خود را ادامه دهد و اکنون یکی از بزرگ ترین دانشمندان کشور است. روستایشان مدرسه نداشت و هر روز مجبور بود کلی تا روستای کناری راه برود تا خودش را به مدرسه برساند. اکنون او یکی از شناخته‌شده‌ترین متخصصان حوزه پزشکی است.» این ها بخشی از خاطرات کودکی بسیاری از ماست. زمانی که مدیرها و معلم هایمان قصد داشتند به دانش آموزان، با مثال زدن افرادی از گروه های کم درآمد، کسانی که توانستند با تحصیلات دانشگاهی جایگاه اجتماعی خودشان را ارتقا دهند، انگیزه دهند. اما اکنون چقدر این مسئله صدق می کند؟ اینکه افرادی از دهک های کم برخودار، اما با استعداد بتوانند راهی دانشگاه های مطرح شوند و مسیر ترقی اجتماعی را طی کنند؟ براساس آمارها، دهک اول، دوم و سوم (کم برخوردار) ۲ درصد و دهک ۹،۸ و ۱۰ (برخوردارترین) ۸۰ درصد رتبه های زیر ۳۰۰۰ را در کنکور شامل می شوند. این آمار نشان می دهد دانش آموزانی که به دهک های پایین تعلق دارند، امکان ورود به دانشگاه را پیدا نمی کنند یا وارد دانشگاه‌های درجه پایین می‌شوند. درنتیجه فرصت های شغلی ممتاز در آینده، نصیب اقشار برخوردار می شود. به عبارتی دیگر دسترسی به مشاغل ممتاز و تحرک اجتماعی از دهک های کم برخوردار گرفته شده است. ادامه روند فعلی سبب می شود تا در آینده مشاغلی در اختیار دهک های کم برخودار قرار گیرد که جای پیشرفت نخواهد داشت. اما اتفاق دیگری که در حال وقوع است، بدتر شدن جایگاه دانشگاه های کشور در رتبه بندی ISC است. این رتبه بندی نشان می دهدکه ۶۰ درصد دانشگاه های ایرانی، تنزل جایگاه پیدا کرده اند. به عنوان مثال دانشگاه تهران با صد پله تنزل، بدترین وضعیت را داشته و اکنون در زمره دانشگاه هایی قرار گرفته که در رده ۵۰۱ تا ۶۰۰ دنیا تعریف می شوند. افت کیفیت دانشگاه ها را اگر در کنار رشد دانشجویان ایرانی در خارج از کشور مقایسه کنیم بیشتر معنادار می شود. براساس داده های پایگاه داده یونسکو در سپتامبر ۲۰۲۳ میلادی، جمعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، برای هشتمین سال متوالی، روند افزایشی داشته است. در بازه زمانی ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۹، جمعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور همواره در تراز ۵۰ هزار قرار داشته است، از سال ۲۰۲۰ عبور از سطح تراز ۵۰ هزار آغاز شده و در این سال جمعیت دانشجویان ایرانی ۶۰ هزار نفره شده و در سال بعدی (۲۰۲۱)، جمعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور به ۷۰ هزار نفر رسید. رتبه دانشجوفِرستی ایران در سال ۲۰۱۹، از ۱۹ دنیا به ۱۷ در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته و در سال ۲۰۲۱، رتبه هفدهم دانشجوفِرستی کشور ثابت ماند. هرچند برخی تصور می کنند که بخش قابل توجهی از دانشجویانی که به خارج از کشور برای تحصیل رفته اند به ایران باز نمی گردند، اما برگشت برخی از آن ها با اخذ مدارک تحصیلی عالی امری بدیهی است. برگشت این افراد در کنار افت کیفیت دانشگاه ها سبب می شود تا آن ها از موقعیت بهتری برای دسترسی به مشاغل ممتاز برخوردار باشند. به عبارتی در سال های آینده موفقیت در راهیابی به دانشگاه های برتر ایران نیز تضمین کننده ارتقای اجتماعی افراد نخواهد بود. وضعیت نظام آموزشی فعلی سبب شده تا گروه های اجتماعی خاصی بتوانند در آینده امکان رشد و ارتقای اجتماعی داشته باشند. مسئله ای که می تواند سبب سرخوردگی بخش بزرگی از جمعیت و توقف روند توسعه کشور شود. بدیهی است که اولین شرط توسعه هر کشوری توجه ویژه به آموزش و فراهم کردن بسترهای رشد برای همه مردم بدون توجه به وضعیت مالی آن هاست. توجه نکردن به امکان تحصیل برای همه آحاد مردم سبب می شود تا ایران در آینده به جامعه ای طبقاتی تبدیل شود و افراد تا آخر محکوم به ماندن در همان دهک هایی باشند که در زمان تولد به آن تعلق داشته اند.

عکس روز

حکایت مرغ پرکنده



عکس: سپیده مهاجر/شهرآرا

هرچه تقلا می کرد نمی شد. سر می چرخاند و می دید که وضعیت دیگران هم همین است. نگاهش به بالا می افتاد و این زمین گیری او را به عجز می کشاند. حکایت مرغ پرکنده خود او بود. بال بال زدن هایش را هم بی‌فایده دیده بود و کز کرده گوشه قفسی که تعلقی به آن نداشت هراز گاهی توک می زد به جیره آب و دانه اش. شوخی که نیست، پر پروازش را چیده بودند! او با همه قهر بود، حتی به جفتش هم پشت کرده بود. مثل آدمی که نگاهش را از هر کفشی می‌دزدید، چون پا نداشت.

روایت: ضحی زردکانلو